

هو العليم

نقد دیدگاه احساسی نسبت به واقعه عاشورا

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني

طهراني

و

حضرت آية الله حاج سيّد محمد محسن حسيني

طهراني

قدّس الله سرهما

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ
مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

رسول خدا می فرماید:

«...و إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا

بِالشَّهَادَةِ!^۱ «برای تو در بهشت جایگاهی است که
فقط با تحمل شهادت و این مصائب به آن خواهی
رسید.»

گریه بر سیدالشهدا علیه السلام باید گریه

عشق باشد نه ماتم

این قدر که در روایات ثوابِ گریه بر حضرت

سیدالشهداء علیه السلام مترتب شده است برای

چیست؟ مگر گریه ثواب دارد؟! هر کس بر هر

^۱ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۵۶؛ مدينة معاجز، ج ۳، ص ۴۸۳؛ بحار الأنوار،
ج ۴۴، ص ۳۲۸.

قضیه‌ای که احساس رأفت و ترحّم کند بی‌اختیار اشکش جاری می‌شود، حال این چه حسنی دارد؟ کسی که پدر و یا مادرش را از دست داده باشد نیز گریه می‌کند، گرچه آنان از افسق فسّاق و اشدّ معاندین باشند؛ آیا این اشک مستحسن است و بر او ثواب مترتّب است؟! افراد عادی از خواندن یک داستان عاطفی و یک رمان احساسی نیز دل‌شکسته شده و اشک می‌ریزند، و با تمام شدن کتاب و رمان آن احساس نیز تمام و آن حالت به فراموشی می‌رود و حالت دیگر جای او را می‌گیرد، و غیر از یک اتلاف وقت و از دست دادن فرصت چیزی برای انسان باقی نمی‌ماند.

باید جدّاً به این مسئله بیندیشیم و راه خود را همان‌طور که اولیای الهی رهنمون شدند قرار دهیم، و از غلبه احساسات و عواطف پرهیزیم و به حقایق اصیل و مبانی رصین اسلام عاقلانه‌تر و واقع‌بینانه‌تر بپردازیم.

امام حسین علیه السّلام چه نیازی به گریه و شیون و ناله و فریاد ما دارد؟ او در مقامی منیع و

درجه‌ای رفیع، مافوق تصوّر ما ﴿عِنْدَ مَلِيكَ﴾^۱
 مُقْتَدِرٍ ﴿تَدْرِ﴾^۱ در کمال عزّ و ناز و غناء و بهاء و عظمت
 متمکّن است و احتیاجی به این مجالس ندارد. از اول
 خلقت آدم تا آخر قیامت کسی یادی از او نکند او را
 چه باک، که او در حقّ مستغرق است و به وجود حقّ
 وجود یافته است؛ او دیگر به ما چه احتیاجی دارد؟!
 او خدا را برای خود برگزیده است، پس او همه چیز
 را دارد و ما مساکین دست خالی باید چشم به خوان
 کرم او بدوزیم؛ آیا نظری کند و گوشه چشمی بنماید
 یا خیر!^۲

نقد دیدگاه احساسی نسبت به واقعه

عاشورا

دیدگاه ما نسبت به مصائب ائمه علیهم السّلام
 و به خصوص نسبت به قضیه عاشورا یک دیدگاه
 احساسی است، و این دیدگاه خیلی ضعیف است. ما
 فقط به سیدالشّهدا نگاه می‌کنیم چون به حضرت
 تیرخورده و این وضعیّت فجیع و واقعاً غیر قابل
 تصوّر به این نحو و با این کیفیت به وجود آمده

^۱ سوره قمر (۵۴) آیه ۵۵.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۰.

است! نگاه ما همیشه نگاه احساسی و عاطفی است. همیشه به ائمه علیهم السّلام از این دیدگاه نگاه می‌کنیم که امام علیه السّلام چند سال زندان رفته و تبعید شده است، امام علیه السّلام را سَم دادند و یا زیر ضربات شمشیر قطعه قطعه کردند؛ اما تا به حال هیچ فکر کردیم: این امام که دارای این مصائب و این مشکلات و گرفتاری‌ها بوده، در قبال این مطلب چه برکات و خیرات و چه عوالمی خدا به او داده است؟

وصول سیدالشّهدا به مقامی بالاتر از

امامت

روایتی راجع به سیدالشّهدا علیه السّلام

هست که **«إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا**

بِالشَّهَادَةِ.» امام علیه السّلام قبل از جریان عاشورا

هم امام بودند. امام ناموس عالم خلقت و حقیقت

عالم وجود و منشأ همه افاعیل و مفاعیل، هم مؤثرات

هم متأثرات، در عالم کون است. امام مظهر اسماء و

صفات کلیه پروردگار است؛ ولی صحبت در

اینجاست که مطالب دیگری هم هست که آن مطالب

^۱ الأملی، شیخ صدوق، ص ۱۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳.

از امامت بالاتر است، که خداوند به سیدالشهدا خطاب می‌کند و می‌فرماید: «اگر بخواهی - با وجود مقام امامت - به آنجا بررسی باید این راه را بروی!» با وجودی که امام هستی و به مقام عصمت مطلقه رسیدی، با این وجود یک چیزهای دیگری در چنّته‌مان داریم که لازمه رسیدن به آنها، این است که باید در این مسیر بروی و باید این خصوصیات طی بشود.^۱

عدم تأثیر شدّت مصیبت و محنت بر مرتبه

امامت

افراد امام را فقط در جنبه و چهره مصائب او می‌نگرند، و امامی برای آنها بیشتر قابل احترام و ارزش است که بر او بیشتر مصیبت و محنت و اذیت از جانب معاندین و ستمگران وارد شده باشد. سیدالشهداء از این جهت بیش از همه مورد اکرام و اعزاز و توجه است که قضایای عاشوراء بر او وارد شده است، و یا موسی بن جعفر علیهما السلام از این جهت مجالسش رونق و رواج دارد که سال‌ها در

^۱ نفحات انس، ص ۶۱.

زندان محبوس و مبتلا به انواع ابتلا و اذیت‌ها و مَحَن بوده است. اما از سایر ائمه علیهم السّلام کمتر سخن به میان می‌آید و مصائب آنها کمتر مورد توجّه قرار می‌گیرد؛ و حتّی اگر خود سیّدالشّهداء علیه السّلام به نحو دیگری ارتحال پیدا می‌نمود و به این مصائب مبتلا نمی‌گشت، دیگر بازارش آن رونق و رواج را نداشت و متاعی برای عرضه در آن یافت نمی‌شد.

اینان غافل‌اند از اینکه سیّدالشّهداء قبل از جریان عاشوراء و واقعه کربلا خود یک امام معصوم بود، و امام در هر حال و هر جا امام است، خواه قیام کند و خواه سکوت، خواه در مرئی و منظر تجلی کند و خواه در خانه بنشیند و عزلت اختیار نماید؛ او در همه حال امام است و مقتدا و اسوه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: **«الحسنُ و الحُسينُ إمامانِ قاما أو قعدا»**.^۱

و این حدیث به همه ائمه علیهم السّلام سریان دارد و از این جهت حتّی به‌اندازه سر سوزنی بین سیّدالشّهداء و امام هادی و یا امام عسگری و یا

^۱ علل الشّرایع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۹۳.

امام باقر علیهم السّلام فرقی نیست.

بلی، آنچه فرق است مسئله‌ای است که به واسطهٔ مصائب روز عاشوراء و تحمّل آن و تبعات آن برای خود آن حضرت رخ داده‌است و درجات و مقامات خاصه‌ای جدای از مسئلهٔ امامت برای آن حضرت به وجود آمده است؛ چنانچه خود آن حضرت به نقل از کلام جدّش رسول خدا می‌فرماید:

و إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ؛^۱ «برای تو در بهشت جایگاهی است که

فقط با تحمّل شهادت و این مصائب به آن خواهی رسید.»

و این مرتبه ربطی به امامت و ولایت ندارد؛ این مرتبه با سعهٔ وجودی و سیر در عوالم اسماء و صفات لا یتناهی پروردگار مرتبط است، که از آن به حیثیت عالم بقاء تعبیر می‌شود.

در قضیهٔ عاشوراء مسئله صرفاً زدن و کشتن و اسیر کردن و جنایت و خباثت نبود، این مسئله ممکن است در خیلی از وقایع و حوادث عالم اتفاق

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

بیفتد؛ مسئله مسئله اداره و تدبیر یک امام معصوم بود. ما بیش از آنکه به نفس ابتلائات و مصائب آن روز و پس از آن بیندیشیم، باید به نحوه و کیفیت بروز و ظهور این مسائل فکر کنیم، و باید ببینیم چه عاملی موجب شده است که این حادثه در طول تاریخ بشریت از سایر حوادث ممتاز و مجزا گردد، و چه حقیقتی در بطن و سر این قضیه نهفته است که تمام اولیای الهی و ائمه معصومین علیهم السّلام همیشه ما را دعوت به ذکر و اقامه و شرح و بیان این واقعه عظمی و حادثه منحصر به فرد در تاریخ نموده‌اند؟ و چرا باید امام رضا علیه السّلام بفرماید:

**«يَابْنَ شَبِيبَ، اِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِّشَيْءٍ فَاَبِكِ
لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛^۱**

ای ابن شیبیب، هرگاه خواستی اشکی بریزی، بر مصائب جدّم حسین گریه کن.^۲»

گریه از روی عشق و شوق بر سیدالشهدا

^۱ أمالی، شیخ صدوق، ص ۱۱۲؛ عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۲۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۸۵.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۷۸.

علیه السّلام

ما فقط به این توجّه داریم که به حضرت تیر و شمشیر خورد و از اسب افتاد و تیر سه شعبه به قلب حضرت خورد. اما عارف به آن حقیقتی نگاه می‌کند که امام علیه السّلام با آن حقیقت دارد تمام این جریانات و کارها را انجام می‌دهد؛ آن وقت گریه‌اش می‌گیرد. آن گریه‌ای که او می‌کند با این گریهٔ احساسی ما خیلی تفاوت دارد.^۱ آن اشکی که او می‌ریزد، اشک شوق است؛ نه به خاطر تحت تأثیر احساسات قرار گرفتن.^۲

عارف روح و سیرش با امام حسین علیه السّلام وحدت دارد، گریه او بر امام حسین علیه السّلام گریه عشق است نه گریه ماتم؛ او معشوق خود را در بالاترین و عالی‌ترین مرتبه جمال و بهاء و نور و عشق می‌بیند و خواهی نخواهی سرشک از دیدگانش سرازیر می‌شود و با این اشک و آه خود را به حریم محبوب وارد می‌نماید و روح

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۶؛ اسرار ملکوت، ج

۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۳.

^۲ نفحات انس، ص ۶۵.

خود را به روح و نفسِ معشوق پیوند می‌زند، یاد محبوب او را منقلب می‌کند؛ او نیازی به روضه و ذکر مصیبت ندارد، ذکر سیدالشهداء یک مرتبه او را پرواز می‌دهد و به طیران می‌آورد و تا ابدیت به پیش می‌برد و تا بیکران همراه با خود آن حضرت در ریاض عالم قدس به سیر و تفرّج و التذاذ از جذبات و جلوات احدیت که بر آن حضرت می‌تابد درخواهد آورد.^۱

حالات اولیای الهی در مجالس

سیدالشهداء علیه السلام

وقتی یاد و ذکر سیدالشهداء علیه السلام می‌آمد چنان حالت انقلاب و وجد و شعفی بر سیمای حضرت حدّاد و مرحوم والد - رضوان الله علیهما - نقش می‌بست که وصف ناشدنی است. در ایام محرم (چنانچه ذکر این واقعه را خود حضرت والد - قدس سرّه - در کتاب روح مجرد^۲ ذکر کرده‌اند) آثار وجد و عشق و شور و حال کاملاً از وجنات حضرت حدّاد مشهود بود، گویی حلول این

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۷.

^۲ روح مجرد، ص ۷۸.

ماه دور جدیدی را در حیات و زندگی او به وجود می‌آورد و حال و هوای او را به کلی عوض می‌نمود. گرچه او تماماً و مستمراً با محبوبش حضرت سیدالشهداء علیه السلام اتحاد و معیت داشت، اما ورود در این ماه برای او جاذبیت و تالوؤ دیگری را به همراه می‌آورد. صبح‌ها در منزل ایشان قرائت زیارت عاشوراء و شب‌ها سخن از حالات و عوالم و حقایق توحیدی متجلیه از نفس آن حضرت بود. در روزهای تاسوعا و عاشوراء به شاگردانشان دستور می‌دادند به خیابان بروند و در دستجات عزاداری شرکت کنند؛ و خود نیز در انقلاب عجیبی بسر می‌بردند، اشک بدون اختیار مانند ناودان بر چهره ایشان جاری بود و قدرت بر تکلم و معاشرت را از ایشان سلب می‌کرد، ولی آرام و بی‌سر و صدا و به دور از های و هو در درون خود با معشوق به راز و نیاز و نجوا می‌پرداختند.^۱

ذکر مداوم مرحوم حدّاد

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص: ۱۸۲.

- رضوان الله عليه - در هنگام قیام

آقای حدّاد ذکرش در موقع بلند شدن «یا صاحب الزّمان» بود؛^۱ آن وقت آنها می گفتند: «اینها ولایت ندارند!» واقعاً چقدر انسان باید در جهل باشد! من در این سفر اخیر که دو سه هفته پیش مشرف شدیم از فرزند ایشان سؤال کردم، او گفت: «هر روز صبح بلا استثناء ایشان اول می رفت زیارت سیّدالشّهदा، بعد زیارت حضرت ابوالفضل علیهما السّلام^۲ و بعد برمی گشت در منزل و صبحانه می خورد.» این کار هر روز ایشان بود، آن وقت می گفتند: «اینها اهل ولایت نیستند!» این عناد تا کجا انسان را می برد!^۳

عشق محض بودن عاشورا

در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حدّاد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می شد و چشمان درخشان و نورانی؛ ولی حال حزن و اندوه در ایشان

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون کیفیت زیارت رفتن مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - مراجعه شود به روح مجرد، ص ۳۴ و ۳۵ و ۱۹۶.

^۳ نفحات انس، ص: ۶۸.

دیده نمی‌شد؛ سراسر ابتهاج و مسرت بود. می‌فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصه می‌خورند و ماتم و اندوه پیا میدارند! صحنه عاشورا عالی‌ترین مناظر عشق‌بازی است؛ و زیباترین موطن جمال و جلال الهی، و نیکوترین مظاهر أسماء رحمت و غضب؛ و برای اهل بیت علیهم‌السلام جز عبور از درجات و مراتب، و وصول به اعلی ذروه حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات احدیت چیزی نبوده است.

تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت است. زیرا روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان اوست. روز عبور از جزئیّت و دخول در عالم کلیّت است. روز پیروزی و نجات است. روز وصول به مطلوب غائی و هدف اصلی است. روزی است که گوشه‌ای از آن را اگر به سالکان و عاشقان و شوریدگان راه خدا نشان دهند، در تمام عمر از فرط شادی مدهوش میگردند و یک‌سره تا قیامت برپا شود به سجده شکر به رو در می‌افتند.

حضرت آقای حدّاد می فرمود: مردم خبر ندارند، و چنان محبّت دنیا چشم و گوششان را بسته که بر آن روز تأسف میخورند و همچون زن فرزند مرده می نالند. مردم نمی دانند که همه آنها فوز و نجاح و معامله پر بها و ابتیاع اشیاء نفیسه و جواهر قیمتی در برابر خزف بوده است. آن کشتن مرگ نبود؛ عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمر نبود؛ حیات سرمدی بود.

می فرمودند: شاعری وارد بر مردم حَلَب گفت:

گفت:

آری، لیک کو دور یزید *** کی بُد است آن غم، چه دیر اینجا رسید
چشم کوران آن خسارت را بدید *** گوش کزان این حکایت را شنید

در دهه عاشورا حضرت آقای حدّاد بسیار گریه می کردند، ولی همه اش گریه شوق بود. و بعضی اوقات از شدت وجد و سرور، چنان اشکهایشان متوالی و متواتر می آمد که گویی ناودانی است که آب رحمت باران عشق را بر روی محاسن شریفشان می ریزد.^۱

^۱ روح مجرد، ص ۷۸.

آری، مرگ برای سید الشهداء سید مظلومان
 علیه السّلام عین درجه و ارتقاء و فوز و نجاح است.
 لهذا در روایت وارده در مبحث «معاد شناسی» آمد
 که در روز عاشورا هرچه آتش جنگ افروخته‌تر
 می‌شد و مصائب آن حضرت افزون‌تر، چهره منورش
 بر افروخته‌تر و شاداب‌تر می‌شد.

تشریح حضرت حدّاد وقایع عاشورا را

همچون امام حسین علیه السّلام

وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ
 مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ
 تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ:

انظُرُوا لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ!

فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرًا بَنِي
 الْكَرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ
 وَ الضَّرَّاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ.
 فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟!؟

إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ
 الْكَافِرِ؛ وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَاتِهِمْ، وَ
 جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ. مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ!

«ولیکن حال حسین بن علیّ سید الشهداء

^۱ معانی الاخبار، باب معنی الموت، حدیث ۳، ص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ و معاد
 شناسی، از دوره علوم و معارف اسلام، ج ۱، مجلس سوم، آخر مجلس.

عليه الصَّلَاة و السَّلَام و بعضی از یارانش که با وی بودند چنین بود که رنگ صورت‌هایشان می‌درخشید و اعضاء و جوارحشان آرام می‌گرفت، و نفس‌هایشان بدون اضطراب و آرام بود. در این حال بعضی از آنها به بعض دیگر گفتند:

ببینید! این مرد ابداً از مرگ ترسی ندارد؛ و آن

را ساده و بدون اهمّیت می‌شمرد!

حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه به آنها

گفت: ای فرزندان بزرگ زادگان، و ای عزیزان بلند

پایه و ارجمند! صبر و تحمّل و شکیبائی پیشه گیرید!

چراکه مرگ چیزی نیست مگر به مثابه پلی که شما

را از روی خود عبور می‌دهد از گرفتاری و شدّت و

مضرّت، به سوی بهشت‌های وسیعه و نعمت‌های

جاویدانِ الهیه! پس کدام‌یک از شما خوشش نمی‌آید

که از زندانی به سوی قصری انتقال یابد؟! ...!

به‌درستی که پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا

صلی الله علیه و آله که: دنیا زندان مؤمن است و

بهشت کافر. و مرگ پل عبور است برای اینان

به سوی بهشت‌هایشان، و پل عبور است برای آنان

به سوی دوزخ گداخته‌شان. نه من دروغ می‌گویم، و
نه به من دروغ گفته شده است.»

مطالب حضرت حدّاد درباره عاشورا مختصّ به حالات فناء ایشان در آن هنگام است

باید دانست که: آنچه را که مرحوم حدّاد
فرموده‌اند، حالات شخصی خود ایشان در آن اوان
بوده است که از عوالم کثرات عبور نموده و به فنای
مطلق فی الله رسیده بودند، و به عبارت دگر: سفر
إلی الله به پایان رسیده، اشتغال به سفر دوم که فی
الله است داشته‌اند. همان‌طور که در احوال ملاّی
رومی در وقت سرودن این اشعار، و احوال آن مرد
شاعر شیعی وارد در شهر حلب نیز بدین گونه بوده
است که جنبه وجه الخلقی آنها تبدیل به جنبه
وجه الحقیّی و وجه الرّبّی گردیده است؛ و از درجات
نفس عبور کرده، در حرم عزّ توحید و حریم وصال
حقّ متمکّن گردیده‌اند.

اما سائر افراد مردم که در عالم کثرات
گرفتارند و از نفس برون نیامده‌اند، حتماً باید گریه و
عزاداری و سینه زنی و نوحه خوانی کنند تا بدین

طریق بتوانند راه را طی کنند و بدان مقصد عالی نائل آیند. این مجاز قنطره‌ای است برای آن حقیقت. هم‌چنان‌که در روایات کثیره مستفیضه ما را امر به عزاداری نموده‌اند تا بدین وسیله جان خود را پاک کنیم و با آن سروران در طی این سبیل هم‌آهنگ گردیم.

و تازه وقتی که اُسفار اربعه طی شد، از لوازم بقاءبالله بعد از مقام فناء فی‌الله، متشکّل شدن به عوالم کثرت، و حقّ هر عالم را کما هو حقّه رعایت نمودن است که با خداوند در عالم خلق بودن و متّصف به صفات خلقی در عین وحدت ربوبی گردیدن می‌باشد که هم عشق است و هم عزا، هم توحید است و هم کثرت؛ چنان‌که عین خود این حالات در حضرت آقای حدّاد در اواخر عمر مشاهده می‌شد که پس از مقام فناءِ صرف و تمکّن در تجرد، دارای مقام بقاء بوده‌اند. توأم با همان عشق شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداری ناشی از سوز دل و حرقت قلب از ایشان مشهود بود. خود حضرت سید الشهداء علیه السّلام هم به حضرت

سکینه دختر عزیزشان فرمودند:

لا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً *** مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُنْمَانِي

«قلب مرا با سرشکت آتش مزن، این سرشکی

که از روی حسرت می‌ریزد؛ تا وقتی که جان در بدن

دارم!»

و به عبارت مختصر و کوتاه: داستان کربلا

داستان بسیار غامض و پیچیده‌ای است. عیناً مانند

سگه دورو می‌باشد: یک روی آن عشق و شور و نیل

و فوز حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌باشد به

آن عوالم، و روی دیگر آن غصه و اندوه و عذاب و

شکنجه و گریه می‌باشد. اما کسی می‌تواند آن روی

سگه را تماشا کند که این رو را دیده و تماشا کرده و

از آن عبور نموده باشد؛ **بِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ**.^۱

توضیحی راجع به علت حالت ابتهاج

مرحوم حداد در دهه عاشورا

اصلاً حال و برداشت حضرت آقای حداد از

قضایای کربلا با برداشت ما متفاوت است و تفاوت

جوهری دارد، یعنی ایشان در یک مرتبه‌ای فکر

می‌کنند که اصلاً ما نمی‌فهمیم که حالا بخواهیم

^۱ روح مجرد، ص ۸۴ - ۸۷.

شادی کنیم یا عزاداری کنیم، ایشان هم شادی نکردند! کجا مرحوم آقا در روح مجرد آوردند که ایشان شادی می‌کنند؟! ایشان می‌گفتند: «حضرت آقای حداد منبسط بودند»، منبسط یعنی آدم یک نوع حالت بشاشت خاصی که حاکی از رضایت و آرامش درون باشد دارد؛ دیدید بعضیها که بیماری دارند و دکتر به آنها گفته که مریض هستید، وقتی که شما با ایشان ملاقات می‌کنید حوصله ندارند جواب بدهند، این را می‌گویند قبض؛ یعنی منقبض. دیدید بعضیها که چک آنها برگشته اصلاً حال جواب دادن ندارند؛ و وقتی جواب می‌دهند، می‌گویند: «چیه؟! و فلان؟!!» این را منقبض می‌گویند. دیدید بعضیها که مصیبتی به ایشان وارد شده همیشه حالت انقباض دارند. یعنی در هم رفته‌اند و اخم کردن، درگیر خود بودن، حال و هوای آدم را نداشتن، جواب سوال را ندادن، این را انقباض می‌گویند

انبساط نه، آدم با بعضیها می‌رود سلام می‌کند؛ جواب می‌دهند، «سلام و علیکم» بیا بنشین، برویم چایی درست کنیم. این انبساط است. و لازم

نیست حتماً خنده باشد، قهقهه باشد، ممکن است انسان چایی هم بخورد و منبسط بشود، انبساط یعنی؛ حالت بشاشت درون.

آن دیدگاهی که مرحوم آقای حدّاد نسبت به جریان عاشورا داشتند، آن دیدگاه، دیدگاه مراتب فیض پروردگار و ورود اسماء کلّیهٔ جمالیهٔ پروردگار در نفس حضرت سیدالشهدا است به تمام معنی الکلمه و استیعاب تمام عالم وجود در تحت ولایت و نفس او بوده به واسطهٔ این قضیه‌ای که در کربلا پیش آمده است.

آقای حدّاد به این مرارتها، مصیبتها، بلایا، جنایتها، این فاجعه‌هایی که نظیرش اتفاق نیفتاده نگاه می‌کند. اینها برای سیدالشهدا چه کرد و او را به کجا رساند؟ به مقام شفاعت کبری رساند به مقامی رساند که اولین از خلقت خدا تا آخرین از خلقت خدا که در ابدیت است همه سر سفره و ریزه‌خوار سفره امام حسین هستند! آدم سر سفره است، ابراهیم سر سفره، موسی سر سفره است و اولیاء، عرفا، بزرگان، ملائکه، جن و انس هر خلقتی که خدا کرده و خواهد کرد در بی‌نهایت ازلی و در بی‌نهایت ابدی

و سرمدی بر سر سفره امام حسین هستند این را اگر
کسی درک بکند، اگر کسی بفهمد، چه حالی پیدا
می‌کند؟ چه حالی پیدا می‌کند؟ دیگر می‌تواند در
پوستش بگنجد؟! دیگر می‌تواند اصلاً روی پای
خودش قرار داشته باشد؟

یک مثالی من برای شما می‌زنم گاهی اوقات
در انسان یک حالات شعفی پیدا می‌شود، آدم اصلاً
در آن حال شعف کاری انجام می‌دهد که توجه
اطرافیان را جلب می‌کند. می‌گویند چه خبرت است
چی شده که اینقدر شنگولی؟ این قدر خوشحالی؟
چه خبر است؟! چی شده مگر؟ برای انسان یک
حال شعف فی‌الجمله پیدا شده انسان نمی‌تواند
تحمل کند!؟

در یکی از مجالس سیدالشهدا علیه السلام در
صبح یکی از رفقا در زمان مرحوم آقا در سابق، وقتی
که آن روضه‌خوان روضه امام حسین و اینها را
می‌خواند، یکی از رفقا خدا رحمتش کند، مقاماتی و
مراتبی داشت در کنار من نشسته بود و همین‌طور
گریه می‌کرد، زار زار گریه می‌کرد و من یک‌مرتبه

دیدم چنان حال عجیبی پیدا کرد، آن چنان حال
عجیبی پیدا کرد، صورتش قرمز شد، برافروخته شد
بشاش شد درعین حال که داشت همین طور گریه
می کرد، گریه اش قطع نشد ولی یک مرتبه عوض شد
بهجتی و بهائی پیدا کرد حتی بنده را هم تحت تأثیر
قرار داد خیلی عجیب انگار به یک نفر تمام عالم را
بدهند، تمام عالم را بدهند چه حالی پیدا می کند؟!
بعد که قضیه تمام شد بعدها من از او سؤال کردم
گفت: در حین اینکه این روضه خوانده می شد و
مطالب امام حسین گفته می شد، یک دفعه برای من
یک جرقه زده شد، عجب! آنچه را که خدا به امام
حسین داد اگر صدها عاشورا تکرار بشود به گردش
نمی رسد، صدها عاشورا تکرار بشود آنچه را که داده
شد آن مصائب به گرد آن نمی رسد، تازه من این را
می خواهم به شما بگویم که این بنده خدا که در
مجلس امام حسین در حال تأثر و در حال بکاء
همین طور گریه می کرد فقط برایش یک جرقه زده
شد، شما بیاید نگاه کنید و ببینید که بر سر آقای
حداد چه آمده؟! او که دیگر همه مسائل را فهمیده،
او که دیگر همه اوضاع در دستش است، او که در

همان جایی قرار گرفته که زیر سایه امام حسین قرار گرفته در همان جایی که خود امام حسین است، او دیگر چه حالی دارد؟ من این را می‌خواهم بگویم تازه آقای حداد یک میلیارد آن را در روزهای کربلا ظاهر می‌کرد یک میلیاردش را، ما کجاییم؟! این شادی یعنی شادی به معنای بزن و بکوب است؟! یعنی همان طوری که در زیارت عاشورا است؛

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ وَ ابْنُ آكَلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِكَ وَ لِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيِّكَ اللَّهُمَّ الْعَنُ أَبَا سُفْيَانَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبَدِينَ وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ»^۱

در روز عاشورا باهم کف می‌زنند و دست می‌دهند و همدیگر را ماچ و روبوسی می‌کنند و به هم مبارک باد می‌گویند؟!!

پدربزرگم مرحوم حاج آقا معین شیرازی پدر والده - خدا رحمتش کند - ایشان می‌گفتند: من در روز عاشورا در شام بودم، دیدم در آن جا، - البته نه

^۱ مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۷۲.

همه آنها بلکه عده‌ای از آنها - که با همدیگر معانقه

و بغل می‌کند و به هم تبریک می‌گویند، **«اللَّهُمَّ إِنَّ**

هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ»، اینها همان آل یزید

هستند، اینهایی که این کار را می‌کنند همان تیر و تبار

آل یزید هستند! آنهایی هستند که بر امام حسین این

مصائب را وارد کردند آیا آقای حداد هم این طور

بود؟!!

آخر بی‌انصاف، بی‌وجدان، معاندِ آخر به تو

چه بگویم که تو در کتاب و صحبت و منبر خود

مسخره می‌کنی روح مجرد را و ایراد می‌گیری؟! آیا

آقای حداد هم در روز عاشورا تبریک می‌گفت؟!!

خوب شد امام حسین را کشتند! خوب شد، بیاید

همدیگر را ببوسیم، بروید نقل بخريد و بیاورید! یا

این که آن طوری که من می‌دیدم مثل ناودان از

چشمش اشک می‌آمد، آیا ابتهاج این است؟! بله، ما

نگاه به تیر و شمشیر و جراحی و خونی که می‌آید و

اینها نگاه می‌کنیم، خب متأثر می‌شویم.

ما که آن فهم را نداریم، ما که آن ادراک را

نداریم، ما که آن شعور را نداریم، طبیعی است باید

ناراحت بشویم، نباید خوشحال بشویم، بله هر وقت

به آن ادراک و شعور رسیدیم آن حکم خودش را دارد به ما چه ربطی دارد؟ چرا ما بیایم و ادا در بیاوریم، ادا درآوردن ندارد، آنچه که الآن اقتضای ما است این مصیبتی است که هست، بله بنده هم بارها گفتم که ما به این مصیبت فقط نباید فکر کنیم، باید بالاتر را فکر کنیم، این که مرحوم آقا هم در روح مجرد آوردند برای همین است که تلنگر بزنند، فقط همه‌اش گریه نیست، همه فقط در سر زدن نیست، فقط همه‌اش طبل و فلان نیست اینها همه‌اش نیست چیزهای دیگر هم هست، آن چیست؟! آن چیست که حضرت قاسم می‌گوید: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»^۱ موت از عسل شیرین‌تر است» چنین چیزهایی هم داریم. آن چیست که وقتی زهیر بن قین خودش در آن شب عاشورا بلند می‌شود و می‌گوید: «اگر هزار بار مرا تگه تگه کنند و خاکسترم را فلان کنند آتش بزنند و فلان، باز دفعه هزار و یکم من همین هستم»^۲

^۱ الهدایة الكبرى، ص ۲۰۴ با قدری اختلاف؛ مدینة المعاجز، ج ۴، ص ۲۱۵.
^۲ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ وَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ رَحْمَةً اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلِ عَن نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.

او چه دیده؟! پس او شمشیر ندیده، یک چیز دیگر دیده، او نیزه و شمشیر و کشتن ندیده، آن یک چیز دیگر دیده که الآن آقای حداد دیده یا بالاترش را، بالأخره اینها مراتب دارند زهیر گرچه از اصحاب سیدالشهدا بود ولی باز با حیب بن مظاهر فرق داشت، حیب بن مظاهر کجا؟ زهیر کجا؟! همه در یک جا هستند در یک خیمه هستند ولی باز اینها مراتب دارند و ما باید پای همه اینها را ببوسیم، از همه اینها باید استشفاء کنیم و طلب شفاعت و اینها بکنیم ولی اینها باز خودشان مراتب دارند، خودشان مراتب خاص دارند!

بنابراین آن شَعَفَى که مرحوم آقای حداد در روز عاشورا و در ایام محرم داشتند و هرچه به ایام روز عاشورا نزدیکتر می شد، ما می دیدیم که حالت ابتهاج ایشان عجیب تر می شود، قرمزتر می شوند، انگار دیگر کم کم به روز عاشورا که می رسد دیگر در پوست خودشان نمی گنجیدند، این برای این است که مدام دارد به آن حقیقت می رسد، مدام به آن واقعه نزدیک می شود، مدام آن قضیه اتفاق می افتد آن چرا که او الآن می بیند اتفاق می افتد. ولی ما نه، وقتی که

همین‌طور که می‌گذرد و به روز عاشورا نزدیکتر می‌شویم دائماً مصیبت و غم و اندوه ما بیشتر می‌شود، روز اول محرم یک مقداری است، دوم که می‌شود، سوم، همین‌طور چهارم تا روز عاشورا که می‌شود خب این سیرِ ما است، اشکال ندارد، خب ما همین هستیم و باید هم همین‌طور باشیم. ولی در این بین یک خُرده خودمان را به آن سمت بکشانیم، به آن فضا بکشانیم، به آن افکار بکشانیم، به آن مراتب بکشانیم، این منظور ایشان در روح مجرد بوده.^۱

حالات علامه طهرانی در مجالس

سیدالشهداء

و اما نسبت به مرحوم والد
- رضوان الله علیه - این‌جانب در تمام مدت عمر
خود احدی را ندیدم که این‌قدر به حضرت
سیدالشهداء علیه السلام مانند ایشان عشق بورزد و
از هر فرصتی برای اقامه مجالس عزا و ذکر استفاده
کند. ایشان نه تنها ما را ملزم به اقامه مجالس عزا و
ذکر اهل‌بیت - چه در مشهد و یا در سایر امکنه -

^۱ مبانی سیر و سلوک الی الله، مجلس ۲۳ (۱۴۳۰/۱۲/۲۷).

می نمودند، بلکه مجبور می کردند که ذکر مصیبت را با صدای بلند بخوانیم، و اگر کسی تخطی می کرد مؤاخذه می نمودند. در تمام مدت دو ماه محرّم و صفر در منازل دوستان و رفقای خود، صبحها مجالس روضه و مصائب اهل بیت دائر بود و خود در آن شرکت می نمودند. در روزهای عاشوراء ما را ملزم می کردند که در منبر به نوحه خوانی و سینه زنی بپردازیم، و خود در حالی که عمامه از سر برداشته بودند بلند می شدند و همراه با مردم به سینه زنی می پرداختند. در شبهای جمعه در مشهد مجلس روضه مختصری با حضور حدود بیست نفر در منزلشان منعقد بود، و فقط ذاکر به ذکر مصیبت می پرداخت و صحبت دیگری در میان نبود و سپس اطعام می دادند. حال، آیا بی انصافی نیست که ما بیاییم و بگوییم: ایرادی که بر عرفا وارد است این است که کمتر توسّلی به ذوات مقدّسه ائمه معصومین علیهم السّلام می کنند و بیشتر به ذکر سخنان توحیدی می پردازند؟! اگر اینها توسّل نیست پس توسّل در چیست؟

بلی، اینان توسّل را برای قضای حوائج دنیوی

نمی‌کند، و همچون عوام به واسطه غلبه احساسات اشک از دیده نمی‌افشانند، و امام علیه السّلام را برای مسائل دنیوی نمی‌خواهند، و توسّل را فقط در برقراری مجالس تکراری و تبدّل آن به یک عادت روزمره نمی‌دانند، و صرف گریه بر سیدالشّهداء را موجب قرب به حقّ و تجرد نفس و اکتساب فضایل معنوی نمی‌شمارند.^۱

رغبت و شوق فوق‌العاده عرفا و اولیای

الهی نسبت به احیای ذکر اهل بیت

این اولیای الهی نسبت به جریاناتی که انجام می‌شود نه‌اینکه بی تفاوت‌اند، هزار بار از ما نسبت به احیای ذکر اهل بیت راغب‌تر و شائق‌تر هستند. مرحوم آقا به عنوان یک تکلیف به ما توصیه می‌کردند که در ایّام محرّم وظیفه شما این است که بروید و از مقاتل برای مردم بگویید. حتی می‌گفتند: «در دهه عاشورا درس نخوانید، میمنت ندارد. مقتل بخوانید، تاریخ عاشورا را بخوانید و اینها را بروید برای مردم بگویید!»

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۳.

در برگزاری مجالس همه به اتفاق می گفتند:
آن قدر که اخلاص در مجالس آقای طهرانی وجود
دارد، در خود ما وجود ندارد. بنده از آقایانی که در
همان موطن ایشان، خودشان هم مجلس داشتند
شنیدم که گفتند: «این را ما می دانیم که آن اخلاصی
که در اینجا هست، در میان ما نیست.» اولیای الهی
این طور بودند؛ خودشان بلند می شدند و سینه
می زدند، خودشان مدّاح و ذاکر را دعوت می کردند
و اگر روزه می خواند و کم سینه می زد او را توبیخ
می کردند که چرا امروز کم سینه زدی؟! چرا کم
روزه خواندی؟! اگر ما منبر می رفتیم و با صدا
روزه نمی خواندیم یا اینکه کم روزه می خواندیم،
ما را توبیخ می کردند. حال و وضعیّت خودشان در
آن منبرهایی که سابقاً در طهران می رفتند این طور
بود.

مرحوم علامه طهرانی: «منبری که در او
روزه نباشد مانند غذایی است که نمک
ندارد!»

ایشان می فرمودند: «منبری که در او روزه
نباشد، مثل غذایی است که نمک ندارد!» و نسبت به

بعضی از افراد اعتراض داشتند.

یادم است یک دفعه که مرحوم آقای مطهری آمده بودند خدمت ایشان - چون هر هفته آقای مطهری خدمت ایشان می‌رسیدند - من هم اتفاقاً چند دقیقه‌ای در آنجا بودم - چون می‌آمدم و چایی می‌گذاشتم و می‌رفتم - صحبت راجع به کتاب معاد شناسی ایشان شد.^۱ اگر ملاحظه کرده باشید ایشان در پایان هر مجلس یک روضه هم به مناسبت آورده‌اند؛ آقای مطهری به ایشان پیشنهاد می‌کرد: «آقا خوب است این روضه‌ها حذف شود و این کتاب به صورت یک پارچه مطرح بشود!» ایشان فرمودند:

تمام آثار آن مجلس در همین روضه ظاهر می‌شود، و یک کلمه از این روضه نباید حذف شود. التفات کردید؟! این خیلی عجیب است! یعنی ایشان این مطلبی را که آقای مطهری گفتند، نمی‌فهمید؟! این چیزی است که به ذهن همه ما می‌رسد؛ ولی ایشان چه واقعیتی را ادراک کرده که

^۱ لازم به ذکر است که در آن وقت هنوز کتاب معاد شناسی چاپ و منتشر نشده بود، و نسخه خطی آن را مرحوم والد - رضوان الله علیه - به مرحوم مطهری نشان داده بودند.

گفته است: «آن اثری که این مجلس دارد با این روضه تثبیت می‌شود»؟ لذا به ما می‌گفتند:

وقتی که مجلس مرا می‌خوانید، نروید به مجلس بعد؛ دنباله و روضه‌اش و آن چند کلمه‌ای را هم که من به عنوان ذکر مصیبت در پایان آن مسئله آوردم، تا آخر مطالعه کنید، بعد بروید سراغ مجلس بعد!

یعنی این روضه‌ای که در پایان مجلس است، عبارت است از: آن نورانیّت و حقیقتی که انسان را به مبدأ این نورانیّت، که سیدالشهدا علیه السّلام است، متصل می‌کند. لذا وقتی متصل شد آن مطالب علمی که قبلاً خوانده و صحبت‌هایی که در آن مجلس شده است اثر خودش را می‌گذارد. این قدر ایشان نسبت به واقعه کربلا و آثار و برکاتش عجیب بودند که می‌فرمودند:

زنده باشم یا مرده، یک کلمه از این کتاب‌های من نباید حذف بشود، حتی بعد از فوتم دست به این کتاب‌ها نباید زده شود. عین همین‌ها باید وجود داشته باشد.

معلوم می‌شود این مطلب صرفاً یک مصیبت

ظاهری و احساسات و عواطف نیست، صرفاً یک برانگیختن نیست؛ مسئله، بردن در حال و هوای امام حسین علیه السلام است. ایشان می‌خواهند انسان را در آن حال و در آن وضع ببرند؛ و الا این جریانات و قضایا همیشه در طول تاریخ اتفاق افتاده است، چقدر جنایات توسط همین ستمگران تاریخ و حاکمان ظالم اتفاق افتاده است؟! آتش‌ها زدند، افراد را سر بریدند، تیر زدند و تیر باران کردند و چه کردند!

مرحوم قاضی: «بدون توسل به سیدالشهدا

انسان هیچ کاری نمی‌تواند بکند!»

لذا دیدگاه و حالت ابتهال و توسل این بزرگان

نسبت به واقعه کربلا عجیب بوده است. مثلاً مرحوم

قاضی می‌فرمایند: «بدون توسل به سیدالشهدا انسان

هیچ کاری نمی‌تواند بکند.»^۱

مرحوم آقای حدّاد هر روز به زیارت

سیدالشهدا و حرم حضرت ابوالفضل می‌روند. من از

مرحوم آقا سؤال کردم، ایشان گفتند:

«انفتاحی که برای مرحوم آقای حدّاد شده، در

^۱ رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۹۵.

حرم حضرت ابوالفضل سلام الله عليه و با توسل به ایشان بوده است.»

مرحوم آقای حدّاد وقتی به کاظمین مشرف می شدند این خاک‌های لای ضریح موسی بن جعفر علیهما السّلام را - که آن موقع آمیخته‌ای از فلز و چوب بود - را برمی داشتند و به سر و بدنشان می کشیدند. شما این قضیه را از چه کسی دیده‌اید؟! این کارها یعنی چه؟ آیا این توسل واقعی است، یا اینکه بر سرمان بزنیم و داد و هوار بکشیم و در مجالس روضه صدا از خود بلند کنیم و نعره‌ها بکشیم؟! برای چه؟ برای اینکه خودمان را نزدیک‌تر کنیم! نه آقا، اینها همه‌اش تئاتر و بازی است، این مجالس بازی است!^۱

^۱ نفحات انس، ص ۶۸ - ۷۱.